



زنان شاعر

تحقیقات

درباره

مهستی گنجوی

بقلم آقای امیر خیزی

در شماره ۱۴ مجله آینده مقاله‌ای بقلم آقای رشید یاسمی درباره مهستی درج شده که در جای خود حاوی خبر جدیدی بود یعنی راجع به معاصر بودن این شاعره باعنصری و سلطان محمود غزنوی اشارتی رفته بود. موضوع همین چند سطر یا عبارت اختری همان افز و قطعه جوابیه تصادفات شگفت‌آوری برای نگارنده رویداد یعنی از يك طرف آن دو بیت جوابیه در يك نسخه خطی (که امروزها بدست افتاده است) بنام امیراحمد پور خطیب بوده نه عنصری این است که برای قبول تحقیق آقای رشید یاسمی محلی باقی نگذاشت. از طرف دیگر باز همان چند سطر سبب شد که دو ماخذ دیگری راجع به معاصر بودن مهستی باعنصری کشف گردد. واقعاً در این قضیه آقای رشید یاسمی مانند مبشری است که بدست آوینز يك قرینه مشکوک از حقیقت امری خبر بدهد و پس از چند روز شخص دیگری که شاهد قضیه بوده است صحت امر را تصدیق بکند با اظهار عدم اطلاع از وجود چنان قرینه مشکوک! اکنون برای توضیح مقصود لازم است که قبلاً مختصری در خصوص وضع و چگونگی این نسخه خطی که شاید یکی از وثائق گرانبائی باشد که برای شناختن این دو شاعر بدست افتاده است سخن رانده سپس باصل موضوع پردازیم (مقصود از دو شاعر مهستی و پور خطیب است) این کتاب که چند صفحه ازاول و آخر و حتی قسمتی نیز از اواسطش مفقود شده است با مثنوی عشاقنامه

و چند رساله عیب زاکانی معاً تجلید شده و چنانکه از صحافی آن معلوم میشود بدو کتاب جداگانه‌ای بوده و بعد بواسطه متلاشی شدن صفحات مالک آن مجبور شده که همان چند صفحه را بانهنفت عیب در یکجا مجلد سازد تاریخ استنساخ تألیفات عیب نشان میدهد که از یاد کارهای قرن نهم هجری است ولی اسم مؤلف و تاریخ استنساخ کتاب بواسطه سقط صفحات معلوم نیست لیکن تاریخ تسالیف آن حتماً قبل از ابتدای قرن هشتم میباشد زیرا حمدالله مستوفی بنام مناظره ابن خطیب و مهستی نامی از آن برده است؛ کتاب مزبور بسیار مغلوط و بدخط، عدده صفحاتش (۱۲۷) و رویه مرقره حاوی ۳۶۰ رباعی است که ۱۸۵ رباعی از آن منسوب باین خطیب و (۱۱۰) رباعی منسوب به مهستی و قریب ۶۵ رباعی بنام خطیب، پیر عثمان، شاه گنجه، طیب، محتسب، میفروش و غیره میباشد بملأه اینها سه چهار قطعه و يك لغز و جواب آن در این کتاب مندرج است. طرز نگارش کتاب بدین ترتیب است که در همه جا اول بطور نقل و حکایه صحبتها را ذکر کرده (مانند مهستی گفت، امیر احمد گفت، این رباعی خواند و هکذا) بعد از آن يك یا چند رباعی را مینویسد. اگر چه این تألیف بنفسه حکایت واحدی است و همه قسمتهای آن مربوط بهمديگر و مانند رومانی نوشته شده است با وجود این در موارد غیر لازم یعنی در صدر هر قسمت منشور که بعد از رباعی شروع شده و با رباعی دیگر ختم میشود بامر کب قرمز نوشته شده «حکایت» از اینفرار کتاب دارای (۱۱۹) حکایت میباشد و شاید اضافه کردن حکایات در غیر موارد در نسخه اصلیه وجود نداشته و ناشی از تصرفات ناسخ کتاب بوده باشد. چون ضیق صفحات مجله کفایت توضیحات را درین خصوص ایجاب مینماید لازمست که در همین جا معرفی کتاب را ختم نموده و بدگر چگونگی لغز که منشاء تحقیق آقای رشید یاسمی است شروع کنیم و بهتر اینست که برای روشن شدن مطالب همان قسمت از کتاب را که راجع به این قضیه است عیناً نقل

نمائیم لیکن نکته جالب تاسف این است که بعد از آنکه در کتاب شرحی راجع به محبوس شدن مهستی در دست شاه گنج به واسطه دوستی با غلام شاه و خلاصی او بشفاعت ارکان دولت از حبس و دوباره به محبس آمدن و رباعی خواندن و دهن باز آگدن تمامی اینها با تفصیل نوشته شده ولی قبل از آنکه قضیه دهن باز آگدن به آخر رسد مطلب بواسطه سقط شدن چند صفحه قطع میشود چنانکه عبارت آخر صفحه چنین است :

« احسنت از شاه و حاضران مجلس بر آمد شاه فرمود تادهنش پرزر... »

از صفحه بعد حکایت لغز بدون مقدمه چنین شروع میشود :

« فکری کرد که اینها بدیدن من آمده اند من نیز ایشانرا چیزی بیرسم که ندانند این اندیشه بکرد و زبان بگشود و گفت ایشا-عزان و ایظریفان وای قافیه شناسان من از شما چیزی خواهم پرسیدن اگر جواب کوئید این نعمت که نهاده است بخورید و الا لقمه شیران را برو باهان دغل روا نمیدارم گفتند بگو تا چه خواهی پرسیدن مهستی این رباعی آغاز کرد و گفت :

مهستی فرماید

آن دزد چون بود که بخانه درون شود
 خانه ز بیم دزد ز روزن بسرون شود
 خانه روان و دزد طابکار خانگی
 چون خانه رفت خانگی او را زبون شود

حکایت : مهستی بانگ برایشان زد که برخیزید و از اینجا بیرون روید که این نه جای شماست ایشان درین غصه که ناگاه امیر احمد در آمد و سلام کرد جمعی را دید نشسته و نعمت فراوان پیش نهاده و هیچ کس دست دراز نمیکند جمله جواب دادند مهستی برخاست و امیر احمد را در کنار گرفت امیر احمد گفت ای مهستی اینها چه کسانیست و این طعام چرا نمیخورند مهستی گفت شاعرانند که بدیدن من آمده اند و برای

من يك سببی نیاوردند چون بیطریقی کردند من نیز از ایشان رباعی پرسیدم که نمیدانند امیر احمد گفت بگو تاچه پرسیدی مهستی باردیگر همان رباعی آغاز کرد و گفت:

مهستی فرماید

آن دزد چون بود که بخانه درون شود

خانه ز بیم دزد

.

.

امیر احمد فرماید

آخر زمان که طبع حکیمان نگون شود

سه صد حکیم سر جلی را زبون شود

آن دزد دام دان که طلبگار ماهی است

و آتخانه آب دان که ز روزن برون شود

حکایت: مجموع شاعران خرم شدند و دانستند که این پور خطیب گنجه است سرخاستند و او را تواضع کردند و آنکه طعام خورا(ن) کردند و بیرون رفتند. «من وقتی که این صفحه را در کتاب دیدم سؤالات زیادی از خود مینمودم: آیا قضیه تحسین و احسان شاه گنجه در خصوص شاعرهٔ محبوس بکجا انجامید؟ کدام شاعرانی بدیدن مهستی آمده بودند؟ چرا مهستی از ایشان متوقع هدیه ویشکشی بود؟ و بالاخره چرا شاعران پور خطیب را نمیشناختند در صورتیکه باقرار خود کتاب وی در شهر گنجه انگشت نمای شاه و گدا بوده است.

چند روزی این سؤالات مرا ناراحت و مشغول داشته بود تا آنکه در صفحات آخری کتاب نوای غربت امیر احمد بگوشم رسید که در پیش دلداری خود مهستی نشسته گریه و زاری مینماید مهستی نیز «(۱) دست

پور خطیب را بوسیده گفت راست بگو که چرا میگرفتی امیر احمد این ایات آغاز کردو گفت

امیر احمد فرماید

بزرگی بودم اندر شهر گنجه همه درس علوم زهد خوانده
 که معارضه بامن ز بحث درس علوم مفسری نبد و واعظی لطیف کلام
 هوای باده و جامم بدین دیار انداخت هزار کاسه (د)چین بیش کرده کاسه و جام
 مهستی در دست وبای او افتاده گفت راست میگوئی که برای من
 ترك خان و مان کرده و این زمان در خراسان آمده برخیز تا کار سازی
 کنیم و باز بشهر گنجه رویم در زمان بفرمودند کار سازی کردن و روانه
 شدند «

قیمت این چند سطر در معیار فکرت معادل بهای چند صفحه
 بود که از وسط کتاب افتاده است زیرا این چند سطر بود که ناله جگر
 سوز پور خطیب و جواب تسلی بخش مهستی را بگوش مارسانده و مارا
 بطرف حقیقت امر هدایت کرده و به نگارنده اجازه داد که مطلب گسیخته
 پیشین را به قضیه لغز بدینگونه مربوط سازد:

«احسنت از شاه و حاضران مجلس بر آمد شاه بفرمود تا دهنش
 پر زر کنند «

مهستی پس از آن از شاه اجازه مرخصی خواسته بیرون آمد با امیر احمد
 ملاقات کرده و هردو از اوضاع گنجه اظهار دلنگی و عدم رضایت نمودند
 امیر احمد از بد رفتاری پدر خود خطیب که هر روز با مریدانش اسباب
 زحمت وی شده گاه در بندش می نمودند و زمانی صراحت می شکستند و
 سعی داشتند ویرا از خراباتی که بامهستی در آنجا سکنی کرده بود بیرون
 کشیده و به صومعه خطیب برده توبه دهند شرحی به مهستی گفت مهستی
 نیز از مردم آزاری مردمان گنجه و استبداد شاه که گاهی شاعر استاد را
 بجرم دوست بودن با ساقی خود (قوانچه) نام، امر می کرد دست و پادر

چرم گاو گرفته و باستان خانه اندازند و زمانی نیمشب بساولان شاهی درب خرابات را از جای می کنند که شاه بشنیدن آواز مهستی هوس کرده است و بایدهم اکنون دربار گاه حاضر شود حکایتی خواند بالاخره هردو قرار بر این دادند که شهر گنجه راترك کرده و بجانب خراسان روند تدارك سفر رادیده و بخراسان رفتند (بجهت اینکه در کتاب فقط لفظ خراسان قید شده و تعیین شهر نگردیده ما نیز ناچاریم که بکلمه خراسان قناعت ورزیم) چون آوازه آمدن مهستی در خراسان افتاد متجاوز از ۳۰۰ شاعر که همگی مراتب کمال و معرفت شاعره را شنیده بودند بملاقاتش شتافتند مهستی چون آنان را دست خالی یافت و این کار را حمل بر عدم اعتنا نمود فکری کرد که اینها بدیدن من آمده اند الخ (بقسمت اولی مربوط شود) « پس بنا بشهادت این کتاب که تاریخ تألیفش قدیمتر از زمان تحریر همان جنگ کهنه است که آقای رشید یاسمی از آن نام می برند و حتی تاریخ تالیف مصدقش یعنی تاریخ گزیده (موانف سال ۷۳۰) قبل از تاریخ نوشتن آن جنگ می باشد لازم است این لغز را بنام امیر احمد پورخطیب دانسته و انتساب آنرا به عنصری ناشی از خطای نویسنده جنگ شماریم

اما دو ماخذ دیگری که صراحتاً معاصر بودن مهستی را باسلطان محمود میرساند اولایتی است که بنام مهستی در فرهنگ اسدی دیده میشود (ص ۴۵ نکت نس)

..... بوسه چند بتزویر دهی برنس من (۱)
 و از ذکر این نکته نمیتوانم خودداری کنم که سبک و روح شعر باشعار مهستی کاملاً نزدیک حتی نسخه مناظره یک رباعی با همان سبک و مضمون دارد. پس از این جا برمیاید که باید تاریخ حیات این شاعره قبل از زمان

(۱) چون مصرع اول بیت ترکیک و نقاش خارج از رسوم نزاکت بود فقط به تعیین

تالیف فرهنگ اسدی بوده باشد یا اسدی از اشعار او بطور استشهد نقل نماید یعنی در دوره حکمرانی سلطان محمود غزنوی . -
 ثانیاً شهادت صریح حمدالله مستوفی است که در تاریخ گزیده (صفحه ۸۱۵) در ترجمه حال ابن خطیب می نویسد : « هوتاج الدین احمد معاصر سلطان محمود غزنوی بوده اشعار خوب دارد مناظره او با منکوحه اش مهستی شیرین باشد » بعد از آن دوسه سطر در خصوص « زناشوهری » مهستی و امیر احمد بادورباعی یکی از مهستی و دیگری از پور خطیب می نگارد که نقلش در اینجا برای ما لزومی ندارد و قسمت مفید ترجمه حال همان دو سطر می باشد که نوشته شد. از این دو سطر سه نتیجه بدست میاید :

اولا امیر احمد معاصر سلطان محمود غزنوی بوده پس مهستی نیز از مفاخر آن دور محسوب میشود ثانیاً لقب امیر احمد که خوشبختانه امروز قریب ۱۸۵ رباعی از وی در دست داریم تاج الدین بوده است ثلثاً بواسطه تصدیق مستوفی وجود يك نسخه مناظره را که امروز مرجع تحقیقات ماست می توانیم یقین نمائیم که تاریخ تألیف آن قبل از تاریخ تالیف تاریخ گزیده (۷۳۰) می باشد

در خصوص حکایت معاشقه مهستی با پسر قصاب که آقای رشید یاسمی معتقدند « از توسعه معنی رباعیات خودوی حاصل شده (۱) » در جای خود فرضی است ممکن ولی نگارنده عقیده دارد این قضیه تنها از توسعه معنی رباعیات مهستی پیدا نشده بلکه این سهو یعنی اسناد تمسق اولین دفعه از کسی سرزده است که شرح حال مهستی را در تاریخ گزیده دیده که می نویسد : « مهستی رباعیات خوب دارد در حق خوش پسری قصاب گفته :
 هر کارد که از کشته خود بر گیرد و ندر لب و دندان چو شکر گیرد
 گر بار دگر بر گلوی کشته نهد از ذوق لبش زندگی از سر گیرد »
 سپس همان شخص بارویة افراط در قیاسی که اغلب تذکره نویسان دارند

از اینکه مستوفی در شرح حال مختصر مهستی بذکر یک رباعی (راجع به پسر قصاب) اکتفا نموده باشناه افتاده است که مهستی را باقصاب سروکاری بوده رفته رفته این خبط وسعت یافته و هر کسی که آمده خدمتی به مهستی کرده و در حق این معاشقه اتهامی حکایتی ساخته است. برای رد و بطلان همه این اقوال معتبر ترین سند خود نسخه منظره موجوده می باشد زیرا بنا بر مندرجات آن در خصوص نکاح بین مهستی و پور خطیب اختلافی رویداده و هر دو برای مدافعه «روی بدر قاضی مسلمانان نهادند و هر دو در بازار گنجه گذر کردند تا رسیدند بدکان کلاه دوزی مهستی این رباعی آغاز کرد و گفت

دلدار که دوزمن از روی هوس میدوخت کلاهی ز نسیم اطلس

امیر احمد فرماید

آن یار که دوز که تاج سرامست و آن ماه که طرف کلهش درخور ماست
آموخت که دوزی دوات ز فلک یعنی سر هر که هست در چنبر ماست
و چون از آنجا بگذشتند دو غلام شاه گنجه را دیدند که تخم مرغ می باختند مهستی با استاد و این رباعی آغاز کرد و گفت:

مهستی فرماید

« »
« »

بعد از آن قصه قصاب بدین طریق نوشته شده است: « حکایت این بگفت و از آنجا هم بگذشتند ناگاه پسر قصابی دیدند که گوشت بر قناره زده بکلبانک می فروخت مهستی با استاد و این رباعی آغاز کرد
قصاب منی و در غمت میجو شم تا کارد باستخوان رسد میگو شم
رسمیست ترا که چون کشی بفروشی از بهر خدا اگر کشی مفروشم

امیر احمد فرماید

قصاب چنانکه عادت اوست مرا افکند و بکشت و گفت این خوست مرا

پس عذر گمان نهاد سر در پایم دم میدهم تا بکنند پوست مرا
 بعد از آن حکایت تیر انداز ترکی با صراف پسری است که امیر
 احمد دو رباعی و مهستی یک رباعی و یک قطعه در حق ایشان گفته‌اند
 که برای احتراز از تفصیل از نقل رباعیات صرف نظر نموده و به نوشتن
 قطعه که دارای مضمون عالی است می‌پردازیم « ناگاه غلام تر (ك) تیر انداخت
 زه گیر در انگشتش بگردید پیش لب آورد و بدنان راست کرده مهستی
 بدید و بخندید و این رباعی (!) آغاز کرد

کاشکی انگشتوانش بودمی نادر انگشتش همی فرسودمی
 تا هرانگاهی که تیر انداختی خویشتن را کج بدو بنمودمی
 تابندان راست کردی او مرا بوسه چند از پیش بر بودمی «

مقصود از تفصیل این است که بنصديق و توضیح خود کتاب
 قضیه معاشقه در کار نبوده و بلکه امیر احمد نیز در گفتن این قبیل رباعیات
 با مهستی در هر جا شرکت دارد علاوه بر آن در این کتاب برای حمای،
 شربان، خیاط، عطاره، زرگر، فقاع فروش، بفروش، عسس و خباز
 رباعیاتی از امیر احمد و مهستی موجود است و حکایاتی نیز در خصوص هر
 رباعی صدقاً او کذباً مسطور... برای اینکه مقاله بیشتر از این مطول
 نشود از نوشتن چند نکته دیگر (راجع بوضع کتاب و تحلیط رباعیات
 مهستی و پور خطیب باخیم و سایر نظریات) صرف نظر کرده و نوشته خود را
 بهمین جا ختم می‌نمایم و اگر در آینه فرصتی شد شرحی جدا گانه و مفصل
 در خصوص نسخهٔ مناظره با مقداری از رباعیات مهستی و پور خطیب نگاشته
 و تقدیم خواهم کرد.

در این موقع از وظایف خود میدانم که عرض کنم: مقصود
 عمده از نوشتن این سطر معرفی کتاب مناظره بود که تصادفاً چندی پیش
 بطریق امانت بدست افتاده و در صدد نوشتن شرحی در خصوص آن بودم
 که خوشیخانه آقای رشید یاسمی فتح بابی در این موضوع کرده و مرا
 بنوشتن چند سطر زاید واداشتند اینک در خاتمه لازم میدانم که احترامات
 خود را تقدیم داشته و تکمیل نواقص این مقاله را بقلم نقاد و نظر نکته
 بین ایشان محول نمایم....

امیر خیزی تبریز اردیبهشت ماه ۱۳۰۶